



آسیب شناسی حقوقی

"استقلال قاضی و دستگاه قضایی"

رسول آرامش

یکی از طرفی قضائی، تمام آموزش و جستی است که یک نظام قضائی از روند بدان محتاج است. فقدان این عنصر اساسی مستقیماً بر پایمال شدن حق و عدالت و باورنی اصلیل ترین ارزشهای اخلاقی و انسانی می انجامد و کمترین اثر آن نیز ترویج ظلم و فساد و توسعه ناامنی و بی اعتمادی در سطح جامعه و نهایتاً تهدید نظم اجتماعی و ساختار سیاسی است. تحقق این بی طرفی عملاً نیازمند استقلال است که هم قاضی و هم دستگاه قضایی باید از آن برخوردار باشند. لذا آنچه سرزنش بی طرفی را رقم می زند، عیار استقلال است که در سازوکار قضایی وجود دارد. این نوشتار در بی تحلیلی از مفهوم استقلال و آسیب شناسی حقوقی آن می باشد که در شرایط کنونی می تواند تا امری بین ضروری و درخور تقییب است.

نمی تواند با استقلال موضوع اصل ۵۷ دارای مفهوم واحدی باشد. زیرا در این صورت با تکرار زائد و بی خاصیتی مواجه خواهیم بود که به نوبه خود، تاکید بر استقلال قوه قضائیه را (بدون اینکه خصوصیتی در آن باشد) بی فایده و غیرعقلانی می سازد. بنابراین، مفهوم استقلال در اصل ۱۵۶ حقیقتاً دارای معنای ویژه ای است که مختص قوه قضائیه است و آن چیزی جز بی طرفی و استقلال در تشخیص حق و عدالت نیست و همین معنا از استقلال است که همواره زینت دستگاه قضائی محسوب می گردد.

تفکیک بین مفهوم استقلال در اصل ۵۷ و مفهوم استقلال در اصل ۱۵۶ قانون اساسی، نتیجه دیگری را نیز بدست می دهد و آن، اینکه بین مسئولیتهای قضائی و غیرقضائی قوه قضائیه باید قائل به تفکیک شد. یعنی قوه قضائیه همچون دو قوای دیگر در سیاستگذاریها، برنامه ریزیها و تصمیماتی که برای توسعه و کیفی سازی نظام قضائی در پیش می گیرد، مستقل است و به همان اندازه نیز

نماید. زیرا صرف استقلال سازمانی و تشکیلاتی قوه قضائیه به همان اندازه معتبر است که استقلال قوای مقننه و مجریه. لذا تاکید و اصرار بر استقلال قضائی در این معنا، هیچ ارزش حقوقی و منطقی ندارد زیرا دستگاه قضائی از این جهت، هیچ رجحان و تفوقی بر سایر قوای حاکمه ندارد.

اصل ۵۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می گوید: "قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه (.....) این قوا مستقل از یکدیگرند."

بموجب این اصل، هر سه قوه مستقل هستند، بدون اینکه یکی بر دیگری امتیاز یا خصوصیتی داشته باشد.

در مقابل، اصل ۱۵۶ قانون اساسی می گوید: "قوه قضائیه، قوه ای است مستقل....." بدیهی است که "استقلال" موضوع اصل ۱۵۶

۱- در مفهوم استقلال ایده تفکیک قوا از زمانی که در تفکر فیلسوفان سیاست، خودنمایی کرد و سپس در پی ریزی نظامهای سیاسی تعقیب شد، یکی از اصلی ترین دلائل خروج سیستم قضائی از سلطه قدرت سیاسی بوده است. هر چند، استقلال سیستم قضائی از نفوذ سیاست و سیاستمداران هرگز در امان نبوده و حتی در عصر حاضر که همه نظامهای سیاسی، داعیه حقوق بشر دارند ولی چشم طمع از سیستم قضائی خود برنناشته و چنگ اندازیهای خود را حتی مزین به استدلالات حقوقی نیز می نمایند. ولی با همه اینها، این وجدان عمومی جامعه است که همواره نگران شرافت قاضی و دستگاه قضائی بوده و می باشد. و اصلی ترین پشتوانه های عقلانی در دفاع از ایده تفکیک قوا بوده و جان کلام در استقلال دستگاه قضائی نیز همانا بی طرفی آن است. استقلال اداری و تشکیلاتی قوه قضائیه هرگز مقصود بالذات است نبوده و موضوعیت ذاتی نداشته است بلکه طریقی بوده است تا بی طرفی و استقلال رای قاضی را تامین



پاسخگو و تحت نظارت‌های قانونی است و لذا این قوه نمی‌تواند باستناد اصل ۱۵۶ قانون اساسی که اساساً ناظر بر استقلال قاضی در امر دادرسی است، خود را از دایره نظارت‌های قانونی یا موضع پاسخگویی خارج سازد زیرا از این بابت تفاوتی با سایر قوا ندارد.

استقلال خاص قاضی را نباید با تفسیر موسع به کلیت دستگاه قضائی و عملکرد مدیران آن تعمیم داد، به نحوی که هر نوع رفتار در دستگاه قضائی همراه با نوعی مصونیت بر پاسخگویی باشد. بلکه استقلال مختص قوه قضائیه، چیزی جز استقلال شخص قاضی در مقام دادرسی نمی‌باشد.

به عبارت دیگر، استقلال خاص قاضی را نباید با تفسیر موسع به کلیت دستگاه قضائی و عملکرد مدیران آن تعمیم داد، به نحوی که هر نوع رفتار در دستگاه قضائی همراه با نوعی مصونیت در پاسخگویی باشد. بلکه استقلال مختص قوه قضائیه، چیزی جز "استقلال شخص قاضی در مقام دادرسی" نمی‌باشد.

نکته دیگری که از تفکیک بین استقلال قاضی و استقلال دستگاه قضائی نتیجه می‌شود، این است که دستگاه قضائی هیچگونه اشراف و ولایتی بر عمل قضائی قاضی ندارد و هیچ سلسله مراتب اداری و سازمانی بر رفتار قضائی قاضی حاکم نمی‌باشد. بنابراین، دستگاه قضائی، ضمن اینکه استقلال خود را از سایر قوا حفظ می‌کنند، موظف به رعایت و حفظ استقلال قاضی نیز می‌باشد. به عبارت دیگر، دستگاه قضائی همواره باید مراتب اصل بی‌طرفی در دادرسی باشد و قضاوت را در این زمینه حمایت و هرگونه فشار را از آنان دور نماید.

پس، آنچه از "استقلال قوه قضائیه" مراد است، استقلال در دادرسی و بی‌طرفی در قضاوت است، به گونه‌ای که هیچ اراده سیاسی و غیرسیاسی، هر چند با انگیزه‌های موجه، بر قاضی حاکم نباشد، بلکه قاضی راساً و با استقلال تمام، قادر به تشخیص و

اعمال حق باشد.

۲- عوامل تهدید کننده استقلال

آفاتی که استقلال قاضی را تهدید می‌نمایند، بر شمارند. زیرا از علل و عوامل درونی و روانی قاضی گرفته تا علل و عوامل بیرونی و محیطی، که شامل میدان وسیعی از شرائط محیط کار، اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و حتی طبیعی و جغرافیایی می‌باشد. مجموعه این شرائط و اوضاع و احوال، هر چند در تشخیص حق و عدالت نیز می‌توانند دارای کارکرد نسبی باشند ولی به همان اندازه نیز بی‌طرفی قاضی را در معرض آسیب قرار می‌دهند. با این همه، دو دسته از عوامل هستند که بیشترین و عمیق‌ترین اثر را بر رفتار قاضی می‌گذارند. یکی، تمایلات مقامات دستگاه قضائی و دیگری، گرایش‌های فکری و اخلاقی قاضی.

ویژگی بارز این دو دسته از عوامل نسبت به عوامل دیگر، در این است که نزدیکترین تماس را با قاضی دارند و لذا به اجزاء گوناگون، بی‌طرفی قاضی را در معرض تهدید قرار می‌دهند. کارکرد این عوامل به گونه‌ای است که حتی ممکن است در قالب رویه قضائی ظاهر شوند و قاضی، آنها را جزئی از روش یا ضابطه کار خود تلقی نماید. بدیهی است که در این صورت، مقابله با این عوامل و حذف آنها با محدودیت و مشکلات خاصی مواجه است، زیرا خطر آنها، پنهانی، همیشگی و توأم با پیچیدگی است. به همین دلیل، همواره باید موضوع اصلی آسیب شناسی قضائی قرار گیرند.

با توجه به دسته بندی فوق، مجموعه این عوامل را می‌توان در دو حوزه کلی دستگاه قضائی و شخصیت قاضی مورد توجه قرار داد:

الف - در حوزه دستگاه قضائی

محیط درونی دستگاه قضائی و تمایلات فکری و عقیدتی مقامات آن، همواره یکی از بسترهای پرورش فشار بر قاضی محسوب می‌گردد، بویژه در نظامهایی که دارای ساختار ایدئولوژیک بوده و فرایند عزل و نصب مقامات عالی قضائی نیز معطوف به اراده عالی‌ترین مقام سیاسی است.

در این شرائط، قاضی محصور در مجموعه‌ای از انتظارات است که بطور مستقیم و غیرمستقیم و حتی با استفاده از ابزارهای قانونی بر او تحمیل می‌شود و مقامات او نیز با انواع توییح و تنبیه انضباطی مواجه می‌گردد.

این نوع نقض بی‌طرفی در دستگاه قضائی و

سلب استقلال قاضی، منפורترین نوع بی‌عدالتی است زیرا با نام عدالت انجام می‌شود. لذا آلودگی محیط دستگاه قضائی به جانبداری از قدرت سیاسی یا هر نوع جریان فکری خاص، مخرب‌ترین آفت برای استقلال و بی‌طرفی محسوب می‌گردد، بویژه اینکه با فضا سازبهای روانی و یا تهدید و تطمیع نیز همراه باشد. هر یک از موارد ذیل علاوه بر اینکه می‌توانند نشانه‌ای از آلودگی محیط قضائی محسوب گردد، عامل فشاری است که استقلال و بی‌طرفی قاضی را تهدید می‌نماید:

(۱) تهیه و تصویب لوایح، آیین نامه‌ها و بخشنامه‌هایی که به نحوی متضمن تبعیض در رسیدگی‌های قضائی باشد و یا به نحوی، حقوق اساسی و آزادی مشروع شهروندان را محدود یا مسدود نماید. مسائل مربوط به تشکیل دادگاههای اختصاصی، علنی یا غیرعلنی بودن محاکمات، اختلاط نقش قاضی و مدعی العموم، اختلاط جرائم سیاسی و غیرسیاسی، تفسیر موسع مقررات جزائی و نظایر اینها از جمله مسائلی هستند که می‌توانند موجب دغدغه‌هایی در زمینه آلودگی‌های سیاسی دستگاه قضائی باشند.

(۲) جهت دار کردن نظام آموزش قضائی و همچنین استخدام قضات همراه با اخذ مجموعه‌ای از تعهدات سیاسی و ایدئولوژیک، که از موثرترین راههای ترویج و تحکیم جریانات فکری و سیاسی

آنچه از استقلال قوه قضائیه مراد است، استقلال در دادرسی و بی‌طرفی در قضاوت است، به گونه‌ای که هیچ اراده سیاسی و غیرسیاسی، هر چند با انگیزه‌های موجه، بر قاضی حاکم نباشد، بلکه قاضی راساً و با استقلال تمام، قادر به تشخیص و اعمال حق باشد.

خاص در دستگاه قضائی محسوب می‌گردد. تشخیص این موضوع، با بررسی در برنامه‌های آموزشی مراکز تربیت قضات و نیز با تحلیل مقررات استخدام قضات و مفاد قسم نامه آنان، امکان پذیر خواهد بود.

دسته دیگر عوامل که استقلال و بی طرفی قاضی را تهدید می نمایند مربوط به شخصیت قاضی می شود. قضاوت، یک رفتار انسانی است که مانند هر رفتار دیگری می تواند تحت تاثیر ویژگیهای روحی، فکری و اخلاقی قاضی قرار گیرد و در نتیجه می تواند یکی از عوامل تهدید کننده بی طرفی کافی محسوب گردد. البته نظر به خصوصیت ذاتی رفتار

قاضی باید شخصیت حقوقی خود را

از شخصیت حقیقی اش جدا کند تا

قدرت تشخیص و اجرای حق و عدالت

را آنگونه که معیارهای مستقل

حقوقی اقتضاء می نمایند داشته

باشد.

انسانی که نمی تواند مستقل از مقتضیات شخصیتی افراد باشد، بدیهی است که قضاوت نیز به نوبه خود، هر چند ناچیز، آغشته به گرایشات روحی، فکری و اخلاقی قاضی خواهد بود. به عبارت دیگر، انتزاع کامل قضاوت از گرایشات مزبور عملاً ناممکن به نظر می رسد و لذا باید گفت که قضاوت در هر صورت، تا حدودی متأثر از ویژگیهای شخصیتی قاضی نیز می باشد. با این حال، تلاشهای فراوانی در جهت تقلیل این نوع تاثیرات بعمل آمده است که نمونه های آن را می توان در نظام دادرسی هر کشوری ملاحظه نمود. مواردی که برای رد دادرسی احصاء گردیده، مراحل مختلفی که برای تجدیدنظر خواهی از آراء قضائی تعیین گردیده و موضوعاتی که رسیدگی به آنها منوط به حضور هیات منصفه شده است و نیز لزوم علنی بودن دادگاهها (جز در موارد استثنائی)، از جمله تمهیداتی هستند که میزان دخالت و تاثیر تمایلات و باورهای شخصی قاضی را در امر قضاوت کنترل و تقلیل می نمایند. علاوه بر اینها مقررات انضباطی و انتظامی خاصی نیز در برخورد با تخلفات قضات وجود دارند که ضامن مهمی در حفظ بی طرفی قضائی محسوب می گردند. ولی با تمام اینها، باز هم نمی توان تاثیرات شخصیت قاضی را در صدور آراء منفی

دانست، بویژه اینکه تفسیر قوانین در مقام دادرسی نیز از اختیارات ویژه قاضی می باشد. البته وجود چنین تاثیراتی لزوماً به معنای عمدی بودن آنها نمی باشد و حتی ممکن است مبتنی بر حسن نیت و انگیزه های شرافتمندانه قاضی نیز باشد، ولی هیچیک از اینها نمی تواند ملاک عدالت قرار گیرد، زیرا عدالت متکی بر معیارهای نوعی است نه شخصی. بنابراین، حسن نیت و انگیزه های شرافتمندانه قاضی، مادامی که مستند به معیارهای نوعی (اعم از عرفی و قانونی) نباشد، نمی تواند ارزش قضائی داشته باشد.

به همین دلیل، قاضی باید از نوعی استقلال متعالی برخوردار باشد که آن نیز استقلال از خود است.

به عبارت دیگر، قاضی باید "شخصیت حقوقی" خود را از "شخصیت حقیقی" اش جدا کند تا قدرت تشخیص و اجرای حق و عدالت را آنگونه که معیارهای مستقل حقوقی اقتضاء می نمایند، داشته باشد. در این نوع از استقلال، که یک استقلال حقیقی و متعالی است، گرایشها و باورداشتهای شخصی قاضی ولو اینکه از صیغه های دینی و مذهبی برخوردار باشند، تأثیری در تشخیص و تعمیم او ندارند. اهمیت چنین استقلالی در رسیدگی به موضوعاتی که دارای جنبه های سیاسی، اخلاقی و عقیدتی می باشند، جدی تر و ضروری تر است، زیرا این نوعی موضوعات غالباً با تعصبات و باورهای عمیق اشخاص مرتبط است و قاضی نیز به نوبه خود دارای چنین باورهائی می باشد و اگر نتواند در مقام دادرسی از تاثیرات این نوع باورها مصون بماند، طبیعتاً قادر به رعایت بی طرفی در قضاوت نیز نخواهد بود.

تمام تأکیداتی هم که در مورد لزوم مستند بودن آراء قضائی وجود دارد، در واقع برای جلوگیری از دخالت دادن معیارهای شخصی است. استقلال درونی قاضی، این قدرت را به قاضی می دهد که حتی اگر محیط دستگاه قضائی و نظام مدیریتی آن، آلوده به گرایشهای سیاسی و ایدئولوژیکی خاصی باشد، او بتواند فارغ از اینها و بی اعتناء به فشارها و انتظارات پیرامونی، به وجدان و شرافت قضائی خود وفادار بماند. این همان خصوصیتی است که مقام قضاء و قضاوت را در عالی ترین شان خود حفاظت و صیانت می کند. قضاتی که هنوز از "خود حقیقی" فاصله نگرفته و آن را با "خود حقوقی" آمیخته اند، قضاوت آنان همواره آغشته به تمایلات و تعصبات شخصی

است. هر چند، گروهی از آنان، چنین قضاوتهایی را حتی جامه ارزشی پوشانده و آن را نوعی عبادت یا آبادسازی آخرت خود تلقی می نمایند، ولی همین توجیحات نیز نشانه هائی از خودمحوری و نفس پروری را به همراه دارد و شاید به سبب وجود همین گرایشات رایج نفسانی بوده است که پیشوایان دین، همواره قضاوت را سخت ترین و پرخاطرترین مسئولیت دانسته اند. به نحوی که امام المتقین، حضرت علی(ع) خطاب به قاضی القضاة خود می فرمایند:

"یا شریح، قد جلست لا یجلسه الا نبی او وصی نبی اوسقی" (۱)
(ای شریح، در جایی نشسته ای که جز پیامبر یا وصی او یا بدبخت نمی نشیند)

و نیز پیامبر اکرم(ص) فرموده اند:
"من جعل قاضياً فقد ذبح بغیر سکین" (۲)
(هر که به قضاوت منصوب شد، چنان است که سرش بی کارد بریده شده است)

اصلی ترین پیام این هشدارها، توجه دادن قضات به لزوم رعایت تقوا و بی طرفی در قضاوت است و هیچ بی تقوائی بالاتر از دخالت دادن گرایشها و

استقلال درونی قاضی، این قدرت را به قاضی می دهد که حتی اگر محیط دستگاه قضائی و نظام مدیریتی آن، آلوده به گرایشهای سیاسی و ایدئولوژیکی خاصی باشد، او بتواند فارغ از اینها و بی اعتناء به فشارها و انتظارات پیرامونی، به وجدان و شرافت قضائی خود وفادار بماند.

اعتقادات شخصی در امر قضاوت نمی باشد و چون ضامن اصلی در مراقبت و کنترل نیز، خود قضات هستند، لذا همه مسئولیتهای شرعی، اخلاقی و انسانی این کار برعهده خود آنان است. در مکتبی که پاکترین رهبر و عادلترین خلیفه به محکمه فراخوانده می شود، چه جای طرفداری قاضی از سیاست و سیاستمداران است؟ تمام شرف شغلی قاضی در این است که در مقام قضاوت، قادر باشد که بی طرفانه عدالت را بر حاکم و غیرحاکم اجراء نماید. چنین

قاضی ای نه فرمان حکومتی را جایگزین قانون می کند و نه قانون را بنابه مصالح حکومتی تفسیر می کند، زیرا او مستقل است و از هر تعهدی نسبت به خواسته ها و انتظارات حکومتی آزاد است و مادامی که خواسته ها و انتظارات حکومت، جامه قانون به تن نکنند، الزامی برای او ندارند. چنین قاضی ای، حتی خود را درگیر منازعات سیاسی که پیرامون مسائل قضائی تولید می شوند، نمی سازد و لذا نیازی به توجیه و تفسیرهای سیاسی در رای خود نیز ندارد، چه رسد به تبلیغ و دفاع از اقدامات دستگاه قضائی و نامه پراکنی و صدور بیانیه برای پاسخ به مخالفین و منتقدین سیاسی(۳).

درمان این بیماریها در وهله اول نیازمند سالم سازی فضای دستگاه قضائی و رفع آلودگیهای محیطی است زیرا نابسامانیها و خرابی های درونی دستگاه قضائی بیشترین تاثیر را بر اخلاق و منش قضات دارد و طبیعی است که قاضی هرگز قادر نخواهد بود که شکوه عدالت را در یک ویرانه به نمایش بگذارد.

بنابراین، یکی از شرائط و مقدمات ضروری برای داشتن قضات عادل و بی طرف، بهینه سازی محیط دستگاه قضائی و اصلاح سازوکارهای آن است. در وهله بعد نیز همه امیدها به شخصیت قاضی است. زیرا اوست که در نهایت می تواند با مناعت طبع، درایت عقل و سلامت نفس خود، از حق و عدالت پاسداری کند و با تکیه بر وجدان و شرافت شغلی خود، چراغ عدالت را فروزان نگهدارد.

۳- شاخصهای عمومی در استقلال و بی

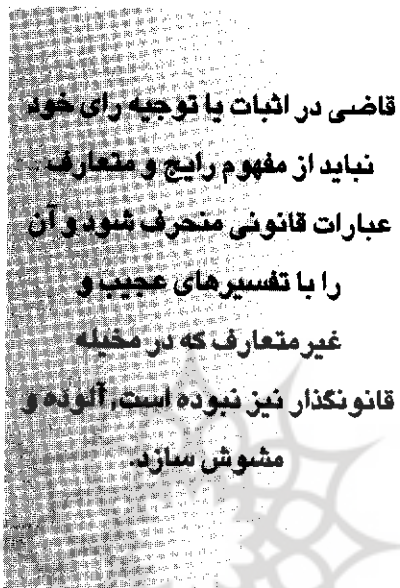
طرفی قاضی

با عنایت به آنچه گذشت، جای این سوال همچنان باقی است که: "با چه معیارهایی می توان میزان استقلال رای و بی طرفی قاضی را مورد ارزیابی و نقادی قرار داد؟" و آیا اساساً روش و مکانیسم حقوقی خاصی برای این کار وجود دارد یا خیر؟

یک پاسخ رایج به این سؤال، این است که از آنجا که قاضی در مقام دادرسی، دارای استقلال بوده و در هر پرونده ای رأساً مجاز به تفسیر قضائی از قوانین می باشد، لذا نهایتاً نظر اوست که ملاک عمل می باشد و جز آن، معیاری برای تشخیص حق وجود ندارد، در غیر اینصورت، اعتبار رسیدگیهای قضائی اساساً مخدوش خواهد شد. در نقد پاسخ فوق، همین بس که این پاسخ صرفاً برای تعیین تکلیف در مقام عمل است و هرگز پاسخ نهائی به یک سوال علمی و

حقوقی محسوب نمی گردد. زیرا با تمام لازم الاجرا بودن آراء قضائی، مساله خطای حقوقی در قضاوت هرگز منتفی نیست و این، موضوعی است که اولاً بلحاظ عقلی و نظری، همواره ممکن الوقوع بوده و لذا شایان بررسیهای حقوقی است و ثانیاً قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز در اصل ۱۷۱، احتمال وقوع آن را صریحاً ذکر کرده است.

بنابراین، نمی توان استقلال قانونی قاضی و لازم الاجرا بودن آراء قضائی را به معنای صحیح بودن



آراء مزبور تفسیر نمود، بلکه ارزیابی صحت و سقم آراء قضائی همواره تابع معیارهای علمی خاص خود بوده و ناظر بر محتوا و مبانی حقوقی آراء مزبور می باشد. به همین جهت، این سوالات و ایرادات، مربوط به این بخش را نمی توان با استناد به جایگاه قضات و اختیارات قانونی آنها پاسخ گفت، بلکه برای دفاع از آراء قضائی، باید به دلائل و معیارهای حقوقی توسل جست.

اما این معیارها کدامند تا یک قاضی مستقل بتواند با تکیه بر آنها، از انحرافات که در پیش روی اوست دوری جوید و آنها را به عنوان شاخصهائی برای حفظ بی طرفی خود بکار گیرد؟

این، پرسشی است که تمام علم حقوق بر محور آن می چرخد و با وجود اینکه قواعد عملی مشخصی در این باره شکل گرفته اند ولی برخی رفتارهای قضائی در جامعه ما، بویژه در زمینه جرائم سیاسی و مطبوعاتی، سبب پیدایش مناقشه های حقوقی عدیده ای گردیده است که به نوبه خود، باز کلوی در بدیهی ترین قواعد حقوقی را اجتناب ناپذیر ساخته است. با این حال، آنچه به اختصار در ذیل می آید، کمترین و

ضروری ترین معیارهایی است که شرط استقلال و بی طرفی قاضی محسوب می گردد:

(۱) مستندات رای باید مدون بوده باشند.

استناد به عناوین مبهم و تعریف نشده و نامدون، بویژه در امور کیفری، از جمله انحرافات است که دادرسی عادلانه را تهدید می نماید. اصولی چون اصل برائت و اصل قانونی بودن جرم و مجازات، دقیقاً ناظر بر تکلیف کلی قاضی در رسیدگی به جرائم است. بنابراین، انتساب عناوین مجرمانه کلی به اشخاص، از قبیل اقدام علیه نظام یا اقدام علیه مبانی اسلام و امثال اینها، در مواردی که مصادیق و یا شرائط عینی آنها در منابع قانونی تعریف و تعیین نشده است، به سبب تعارض با اصل برائت و اصل قانونی بودن جرم و مجازات، قابل اعتنا نمی باشد. این قاعده مسلم حقوقی را می توان در اصول ۱۶۷، ۱۶۶، ۳۷، ۳۶ قانون اساسی نیز به وضوح ملاحظه نمود.

(۲) تفسیر عبارات قانونی نباید

غیر متعارف باشد.

قوانین، مجموعه ای از کلمات و عباراتند که قانونگذار به نمایندگی از سوی جامعه برای تبیین حکم خاصی بکار می گیرد. بکارگیری این کلمات و جمله بندیهای قانونی، مبتنی بر مفهوم رایج و محمول بر معانی عرفیه می باشد. یعنی قانونگذار هر جامعه ای با زبان همان جامعه سخن می گوید نه با زبان ساختگی یا عاریتی که با فهم عمومی جامعه بیگانه باشد.

بنابراین، قاضی در اثبات یا توجیه رای خود نباید از مفهوم رایج و متعارف عبارات قانونی منحرف شود و آن را با تفسیرهای عجیب و غیر متعارف که در مخیله قانونگذار نیز نبوده است، آلوده و مشوش سازد.

ضابطه "اصاله الظهور" که در مبحث الفاظ علم اصول فقه مورد تاکید اصولیین قرار گرفته و یکی از اصول مسلم در استنباط حقوقی محسوب می گردد، صریحاً مشعر بر همین معنا می باشد.

(۳) قانون نباید مستقل از واقعیتهای

اجتماعی تفسیر شود.

قانون برای اداره جامعه و پاسخ به نیازهای اجتماعی است. قانونگذار در پشت الفاظ قانونی، اهداف و اغراض خاصی را دنبال می نماید و هر قانونی محصول علل و دلائل خاصی است که مجموعه اینها به "روح قانون" موسوم است. بنابراین، تفسیر منطوقات قانونی باید همراه با روح قانون و

سازگار با نیازهای واقعی جامعه باشد و اساساً فلسفه تفسیر نیز در این واقعیت نهفته است که قانون را پویا و زنده نگه می‌دارد. بنابراین، قاضی در تفسیر قانون باید به واقعیت‌های اجتماعی و انتظارات عمومی جامعه توجه نماید و قانون را مانند یک شیء بی‌جان، تلقی نکند، بلکه باید آن را به متن جامعه ارجاع و پیام‌های جدید از آن بگیرد.

(۴) تفسیر قضائی نباید بی‌اعتنا، به

اجماع حقوقی باشد.

در حقوق اسلامی، "اجماع" یکی از منابع استنباط حقوقی است که در آموزش‌های حقوقی به "دکترین حقوقی" یا "نظریه علمای حقوقی" موسوم است. در فقه نیز با نام "اجماع" یا "قول مشهور فقهاء" شناخته شده است که در اصل ۱۶۷ قانون اساسی با عنوان "فتاوی معتبر" آمده است. توجه و استناد قاضی به تفسیر و برداشت اجماع حقوقدانان از قوانین، یکی از راه‌های مهمی است که او را از دخیل ساختن تمایلات و گرایش‌های شخصی مصون می‌دارد. البته طرح اندیشه‌های نو و ابتکار از سوی قاضی، همواره مطلوب و ممدوح است ولی این ابتکارات باید قبلاً در محافل علمی مورد نقد و بررسی قرار گیرد و جایگاه معتبر حقوقی خود را بیابد و سپس در زمره استدلال‌ات قاضی وارد شود. در غیر اینصورت، اعمال هرگونه

تفسیر یا استناد به اینکه قاضی در تفسیر قانون آزاد است، زمینه دخالت تمایلات و انگیزه‌های شخصی قاضی را در امر دادرسی، توسعه می‌دهد. علاوه بر این، قاضی در مواقع عدول از قول

توجه و استناد قاضی به تفسیر و

برداشت اجماع حقوقدانان از قوانین،

یکی از راه‌های مهمی است که او را از

دخیل ساختن تمایلات و گرایش‌های

شخصی مصون می‌دارد.

مشهور یا اجماع حقوقدانان، دلایل عدول خود را باید صریحاً در رای خود توضیح و استدلال نماید تا بدین طریق، میزان روشمند بودن استنباط و تفسیر او معلوم باشد.

پیشینی "هیات عمومی" در دیوان عالی کشور که مرکب از قضات خبره می‌باشد و نیز لازم‌الاتباع

بودن آراء وحدت رویه که از سوی آن هیات صادر می‌گردد، گواه دیگری است بر اهمیت حقوقی اجماع علماء و صاحب نظران حقوقی.

آنچه در بالا بیان شد، بخشی از شاخص‌های مهم حقوقی است که قاضی با تکیه بر آنها، قادر خواهد شد که حق و عدالت را با معیارهای عینی تر و مستقل از گرایشها و تمایلات شخصی خود، شناسائی و آن را، ولو به نفع مخالفین سیاسی و ایدئولوژیکی خود یا حکومت، به اجرا بگذارد. رعایت شاخص‌های فوق، این امکان را برای قاضی فراهم می‌سازد تا از تعلقات شخصیت حقیقی خود منتزع و به تعییدات شخصیت حقوقی اش ملتزم شود و در این راستا علاوه بر صیانت نفس خود و منصب شریف قضاوت از آفت "جانبداری"، به اصلاح و ترمیم و رفع ویرانی از دستگاه قضائی بپردازد، ولو با صدور یک قرار موقت.

پانوشتها:

۱. وسائل الشعیه، کتاب القضاء، حدیث دوم از باب

سوم ابواب صفات القاضی

۲. نهج الفصاحه، حدیث شماره ۲۸۰۸

۳. اشاره به نامه ای که روزنامه کیهان در تاریخ

۸/۱/۷۷ تحت عنوان "واکنش قضات دادگستری تهران به

تذکر قانون اساسی رئیس جمهور" به چاپ رسانده است.

راهنمای تدوین مقاله برای

وکالت

از نویسندگان محترم تقاضا می‌شود در تهیه و ارسال مطالب خویش به نکات زیر توجه فرمایند:

۱. مقاله قبلاً در نشریه دیگری به چاپ نرسیده یا به طور همزمان برای سایر نشریات به چاپ نرسیده باشد.

۲. مقاله باید مشتمل بر چکیده، مقدمه، روش بسحث و بررسی، نتیجه گیری و فهرست منابع و ماخذ باشد.

۳. حجم هر نوشتار بیش از ۱۰ صفحه دست نویس یا ۷ صفحه ماشین شده نباشد.

۴. نوشتار بر روی یک صفحه، خوانا و توأم با فاصله مناسب میان سطور باشد.

۵. درج نام، نام خانوادگی، نشانی کامل پستی و شماره تلفن نویسنده در ابتدای هر مقاله ضروری است.

۶. متون اصلی مقاله‌های ترجمه شده، به پیوست باشد.

۷. وکالت در گزینش و ویرایش مطالب آزاد است.

شماره آینده وکالت را از طریق پست سفارشی دریافت کنید.